

شواله عزیز، شاعر خوب و جاودانه ما سلام.

از دور تر ای بس که دوست را میفرستم. مناسقم که چند ماهی
میگذرد و از شما بی اطلاعم. البته روشنگر در معرفی از حال
شما بر ایتم میبرد و مناسقم که در این سائرت سائرت

دیدار شما را نداستم. هر چند بجا من بیرون بجد کافی
مزامم بود. پیغام تلفنی شما رسید و کتابها را مورد نظر را به آدرسی
که لطف کرده بودن رساندم، امیدوارم تا لحظه ای که نامه
من بدست شما برسد کتابها هم از نظر بیمه اثر سه کار
گذشته باشد. از استاد بدیع بی اطلاع و سائرت دیدار
ایشان نیز نصیم شد. امیدوارم سلام مرا خدمت ایشان
و عزیزان گرامیشان که افتخار آشنائی با ایشان نصیم شد.

برسانید. هوشنگ هم حالت خوب است و امر در - دیدارشان
رفتم ممکن است موفق - اخذ اجازه برای دیدار عزیزان در
هر خود در آلمان بشود. کتابشان همچنان در بیامده،
ضمیمه الم بخوانست در این سائرت با بیرون بخدمت شما
بر رسیدم و ای کلیم که:

هزار نقش بر آرزو مانده بود یکی چنانکه در آینه تصور مارت
محمد و انزلهائی که بیرون برای شما ایجاد کرده از طرف

خودم داد از شما که میگویم و بعد خواه
 در مورد کتاب شایع باید بگویم در حال حاضر بعلت
 نایابی کاغذ و گرانی آن مانند سایر کتب در انتظار گزینی
 در بازار کاغذ است که آن را در آینده بزود در ایجا خواهند
 دوستان هم خوبند و بر ضرر سلام مصدع
 در بلده کفر نیز به هم در استان و آشنایان سلام مخصوص
 در ابلاغ بفرمایند تا اگر عمر و فرستی بود حضور احدیت
 هم عزیزان برسم بقول امیر اسلان رومی:

گر بماند کم زنده بر روزیم جامه از کز فراق جان شد
 گر بگذردیم عذر ما بپذیر از بس که از دور خار شد

بیشتر از این وقت عزیزان را میگویم و سرتان را
 در اینها درم. باید دیدار در روزهای بهتر می خواهم دانست
 باشما خداحافظی میکنم و مجدداً برایتان سلامتی و سعادت
 و موفقیت را آرزو مکنم

و با نهایت
 محبت
 ۱۸/۴/۱۳۵۰

شماره ۳۵۰